

این طنز پردازان!

بچه فرید جواهر کلام

ساشاگیتری، نویسنده و پژوهشگر خوش ذوق فرانسوی، روزی نامه‌ای از بانوی جوانی دریافت کرد به این مضمون:

«نویسنده‌ی عزیز و محترم، من از شما تقاضای کوچکی دارم، خواهشمندم با خط خودتان نه با ماشین تحریر یا چاپ، یک یا دو خط برای من به یادگار چیزی بنویسید، هر چه باشد مطلوب است. فقط می‌خواهم خطی باشد، چون من کلکسیون‌ی از خط نوابغ و مشاهیر جمع کرده‌ام، می‌خواهم خط شما هم زینت‌بخش آن باشد.»

ساشاگیتری با خط خودش روی کاغذی چنین نوشت: «خانم محترم، متأسفانه من نمی‌توانم خواهش شما را برآورده سازم!

ساشاگیتری»

آن‌گاه این نامه‌ی خطی را برای او فرستاد. بانوی یاد شده وقتی نامه را دریافت کرد و خواند، اصلاً متوجه شیرین کاری نویسنده نشد و بی‌درنگ با خشم و غضب فراوان نامه‌ی زیر را برای ساشاگیتری فرستاد: «آقای نویسنده، واقعاً که خسیس و بی‌گذشت هستید، مگر نوشتن دو خط نامه با خط خودتان چه زبانی به شما می‌رساند؟ از نویسنده‌ای مثل شما چنین انتظاری نداشتم.»

وقتی ساشاگیتری این نامه را خواند مدتی خندید و از حواس‌پرتی بی‌خانم حیرت کرد و دوباره با خط خود برای او چنین نوشت:

«خانم محترم، عرض کردم که من اهل نامه نوشتن نیستم، خواهش می‌کنم دیگر مزاحم من نشوید!»

وقتی خانم نامه‌ی دوم را دریافت کرد، سخت برآشفته و برای ساشاگیتری چنین نوشت: «به‌راستی که مرا نومید کردید، اگر همه‌ی نویسنده‌ها مثل شما باشند، وای به حال ما خوانندگان!»

پس از دریافت سومین نامه، ساشاگیتری به جای این که با خط خود چیزی بنویسد، نامه‌ی زیر را برای خانم تایپ کرد (ماشین تحریر):

«خانم محترم شما با این هوش و حواسی که دارید، استدعا می‌کنم این نامه‌ی آخری مرا کنار آن دو نامه‌ی قبلی‌ام بگذارید و همه را با هم مقایسه کنید!»

خانم همین کار را انجام داد و هنگامی که متوجه شد آن دو نامه‌ی قبلی با خط نویسنده بوده، با یک ناز و آذای زنانه گفت:

– عجب!

این طنز پردازان!

می‌گویند مارک تواین، طنزپرداز شوخ امریکایی، با همسرش بگوگو پیدا کرد و کارشان به دادگاه خانوادگی کشیده شد. قاضی از مارک تواین پرسید:

– اسم؟

– مارک تواین

– شغل؟

– نویسنده

– آیا شما ازدواج کرده‌اید؟

– بله آقای قاضی

– با کی ازدواج کرده‌اید؟

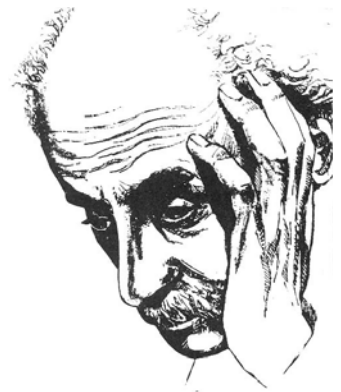
– با یک نفر زن آقای قاضی

– چرا پرت و پلا می‌گوی، مگر می‌شود کسی با مرد هم ازدواج کند که تو با زن ازدواج کرده‌ای؟

– بله آقای قاضی می‌شود.

– کی با مرد ازدواج کرده است؟

– زن خود من آقای قاضی!



پنجاه سال پیش،
در همین ماه

خانلری از زبان نیما

بچه نیکنام ایرانی

□ درست پنجاه سال پیش، نیما در جای دیگر در یادداشت‌هایش در اردیبهشت ۱۳۳۳ نوشته است:

اخیراً در این ماه اردیبهشت ۱۳۳۳ یک شاعر امریکایی به ایران آمد که در مجله‌ی سخن از او اسم هست. دعوت شد از شعرایی که شعر نو (به اصطلاح خودشان) دارند. سرمد (به قول خانم سیمین آل احمد) در آن‌جا بود، اما خانلری مرا دعوت نکرد که افتخارات من زیاد بشود با دیدن آن مرده‌ی امریکایی!

نیما در فروردین ۱۳۳۱ در یادداشت‌های خصوصی‌اش که بعدها در ۱۳۴۰ در مجله‌ی *آرژوش* چاپ شد، نوشته است:

خانلری بچه بود، پیش من آمد. من به او چیزهایی می‌گفتم. به قدری در این بچه تأثیر کردم که مثل من چکمه پوشید؛ با کارد مطبخش با مادرش دعوا کرد. اما بعدها: لادین به من گفت: او آدم نمی‌شود.

اما بعدها من به او گفته بودم: کلتی و قالبی نباید نوشت، باید به جزئیات خارج پرداخت. این را به‌صورت سرمقاله با اصطلاح «کلیت» در مجله‌ی «سخن» درج کرد. اما بعدها این جوان ضد انقلاب که به هدایت بد می‌گفت، مرید هدایت شد و همین ترقی تقلیدی بود. با حزب توده به توسط گول‌زدن احسان‌الله طبری بند کرد. مروّج کلاسیسیم جدید شد. اما بعدها واداشت احسان‌الله طبری از او طرفداری کند و شک کند که من در ادبیات ایران تأثیر کرده‌ام یا دیگران.

اما بعدها این جوانک که دکتر شده بود «طرح تطوّر غزل در ایران» مرا در میان کتاب‌های من کیش رفت و موضوع کار خانمش قرار داد. اما بعدها سنگ جلوی راه من شد، ولی پیشرفت نکرد و به آشیانه‌اش که لندن بود رفت و نمی‌داند چه بکند. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- آرش، دوره‌ی اول، زیرنظر سیروس طاهباز، شماره‌ی ۲ (۱۳۴۰)، صص ۴۶ - ۴۷.
۲- همان‌جا، صص ۴۱ - ۴۲.